



سید طبع این کتاب لفظ صدق انظر

نقد حاتم



در سبیل تقابل و کشف حقایق زندگی خیدر آباد



مضمون خاتمه الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیشان فیض ناب  
 حضرت استاد می مولوی علی حسد صاحب مدظلهم العالی  
 شکر خدا که عزوجل بر اتمام طبع این کتاب نایاب که تا حال چاپ نشده بود بلکه غیر از نسخه نفوس  
 منها فن غالب است که نسخه دیگر از پیدانه باشد و قریب بود که از غایت کهنگی و راست این نسخه  
 هم از کار برود ضایع مشبود -

ازین کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مضاف  
 منسارام شیکار صد رت است که اکثر از امور پیشم خود دیده و بعض ازان با زبانانی ما پیاورد درگاه  
 قلی خان سالار جنگ که آن زمان شهر کاره با بودند شنیده درین کتاب درج کرده بر بقا دو و ضابط این  
 کتاب را تقسیم ساخته و خاتمه مشتمل بر وصایای نواب بران افزوده مطالعه این کتاب غالی از  
 نیست و فائده های تاریخی و حکمت های سیاسی از دست توان گرفت لکن باعث طبع این کتاب  
 و اشاعت آن که غیر از تصنیف و تالیف و ایما می مضافش توان گفت و ات متوجه صفات  
 عالیجاه برتر پانچگانجا سید اسد الله طباطبایه معروف به میرزا ابصاحب دام مجده است  
 جناب مدوح سالها که دراز در خدمت با ملکی و مالی حضور نظام خلد الله علیه صرف کرده  
 سال شش شود که برای و وظیفه ما دام الحیات گرفته اند و حق تاریخی و مذاق علمی جناب نشان را نگذاشته  
 که نسخه چاپی و نا در دست در است و پوسیدگی ضایع بشود بنا بر این چاپ فرمودند و نظری  
 خوب و مفید فراهم کردند پس باید که اینک پیش نشان کتاب مفید و غیر مطبوع و نوشته باشد

بیتاوان کیمین و مکافضل خلاق میں زمان



بیتاوان صدر ایالت خانی و سید طبع



بندگان شایسته  
 نصیر و دروغ حضرت جبر  
 ریت فریدون جنت شاد  
 غلت پیمان جنت چین  
 قول پست جمال حضرت  
 احکام الهی قباله و صاف  
 ملکه و دولت و جلاله

بجا و بعد یغیظ ظمیل الخیار  
 و مثل الامم و زوال العیار  
 فو فی البیت و جیل العیار  
 و فی السین و جیل العیار  
 و هادی لافانم سبیل  
 بکله لطف بلوغ المکی  
 بکفیه صفات رسول الکرام  
 بعد المستغنی و کفیه  
 بعد و جیل العیار  
 صفات النبوت ثقیال الصفوف  
 بجلیش حد بلید و خلیل خدای  
 حکیمیکه شافی مرض  
 حکیمیکه سکر زلال  
 حکیمیکه سکر زلال  
 حکیمیکه سکر زلال



<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>	
<p>حمد الله و نعت احمد</p>	<p>دوقالب جان واحد آمد</p>
<p>احمد و علی تطییر با هم</p>	<p>یک شاه دو گریز پر هم</p>
<p>اما بعد این یک رساله ایست موسوم به قانون در بار آصفی</p>	

کلیکین عقل کل معنیست  
 که از اینست چنانکه در او تشاد  
 میباید چنانکه در او تشاد  
 میباید چنانکه در او تشاد

می فرمایم نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب  
 ت جاه طاب ثراه در شش هجری مذکر آداب وقواعد و  
 آن شهر یار عالی تبار انچه برادر العین دیده برشته تحریر نم  
 عت با اعتبار فاعتر و یا اولی الا بصار برائے آیندگان  
 کار گذاشته و رساله ثانی رقمزده کلک معنی عبد الغفور مغفود است  
 در شش هزار و یکصد و پنجاه هجری بکلمائے فضایل و محامد و منافع  
 ایچ آصف جاه طاب الله مفعول برشته اجتماع کلمه نه بینه  
 تحت این هر دو رساله ندرت طراز ججت استعلا جلالت عظمت  
 شاه و کن و انقیاد آداب نو و کهن ابن بنده فانی سید اسد الله  
 میر نواب و خلیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن  
 سید حسین آصفجاهی طبیبی مناسب دانسته بدعا

از و نیست مستند  
 از و خاندان نظامیه شاه  
 و من علم کهنه مشکتاب  
 که اینجا خطابین جای پای

نواب ابن نواب ابن نواب  
 بجاه آصف و همزاد صفت شاه  
 بملک و دو کون شد نظاش بکار  
 کدام اینمرا تب زو او رشاد  
 چون منظور حق گشت جوب شد  
 بدولت بلیت بدین ویداد

غافل قلم از دشمنی  
 غافل قلم از دشمنی  
 غافل قلم از دشمنی  
 غافل قلم از دشمنی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بلند کائنات عالی

قطعه

فرمانروائی کشور و کجا مستند  
تا سیکه از دولت و لفظ بود و احترام  
ما خود از و نام برگشت نام

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه دکن سراج  
الله بنیان علی سراسر الخلود و لمع سنان سراجتم السعد

السعود و هم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتد بیکند در  
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله اسمانجام بهادر

دام له الجود والتفاخر که بر و یار و چنین دستور معظم تمام  
ساحت مملکت نبایش ریا صین و از مار با طین بساط کله و ز

دیریش ابر آوری و زیدین نیم بهار سعادت و کرامت هر ده

صاحب غنی که ملک دین با صاحب  
در زم زم پیشین لغت حضرت نایب  
همراه در کباب انجباب سبایت

سایه  
خداوند  
سایه  
خداوند  
سایه  
خداوند

انجام فلک کلام  
مقصود انجبال خفقت حال  
از این سطح انوار فضل  
فرد و مسکام هم فاق  
عالمی جلالی کرسی  
عالمی جلالی کرسی











هیچ درستی نیست پس در کمال  
 دین نیاید پس در کمال  
 والا خشنودی که هیچ معاد ندارد  
 نیست نه با صیغه سانی تنگنا  
 ز قیاس انوار فیض می نیاید  
 از قیاس سیلاب آفتاب هم نیاید  
 می شود باید که آسمان از  
 می شود باید که آسمان از

دلیلی از سقر لا طریب داده بر سر می بستند حالا آن رواج  
 بالکل متروک است بلکه معیوب و سپاهیان در گرما بر سر سپهر  
 یار و مال می گذاشتند. ضابطه چهارم پیرامون مخصوص بر وز عید بود  
 آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زرین شوند. ضابطه خام  
 زیاده از هفت پنجم زیاده از پنج پات نمی پوشیدند در عایشیت  
 بر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اعلی و جامه از پاجامه  
 اشرف باشد. ضابطه اصلاح بر دت غیر شرع نمی کردند و  
 با وصف احتیاج عصا در دست گرفته بدر بار نیاید. مگر دیوپ -  
 ضابطه هر کس را در خلوت می گذاشتند سلاح از خود  
 می گرفتند و هنگام روانگی او بجا نه حواله می کردند و از صلاح مردمانیکه  
 همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود. ضابطه - و بارگاه عام

هیچ درستی نیست پس در کمال  
 دین نیاید پس در کمال  
 والا خشنودی که هیچ معاد ندارد  
 نیست نه با صیغه سانی تنگنا  
 ز قیاس انوار فیض می نیاید  
 از قیاس سیلاب آفتاب هم نیاید  
 می شود باید که آسمان از  
 می شود باید که آسمان از

اقبال اولی نیاید طوبی  
 که اصل ثابت و فواید  
 فی السحاب طوبی یلین  
 ظل فی ظلمه کیمان بارگاه  
 جهان کیمان اند و خوروان

در کلاش بر زنگان جهان پیوسته  
 دلش به شمع شمع آفتاب  
 در دین و دنیا شمع آفتاب  
 از نور و آتش پیوسته آفتاب  
 هر چه ببارد نظر هم آفتاب

اعتبار از سبیده و از کار است  
 از نسبت و از آن دولت پیش  
 تافته سبیه روزگار است  
 ناشی از آن قهرش با دوست  
 از نیش سوار است و شام

و دیوانخانه بیرون بیچسبیده سلاح حاضر نمی شد مگر چو بداند  
 حقه و آفتاب به راجه قدرت که اندرون در و آینه کلان که  
 سر پرده آواز ایزان داشت و دخل کند ضابطه هیچ سبیه  
 سپهر شیرایت و کان بدست خدمتکار نند با خود و از  
 ضابطه با هر کدام یک خدمتکار جهت نگاهبانی با پوشش  
 یا صراحی یا بسته کاغذ و خلوت گاه می گذاشتند ضابطه  
 بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتکاران  
 می دادند و بنیان و پیشکاران و شکی افراد و بکار و بر  
 خود میداشتند ضابطه آنچل مکرند و تا تا از آنجا  
 می کردند تا اگر از حضور چیز سه مرتبه شوق و آنچل گرفته  
 با کنار بند ساخته با داب گاه زو ندر و اج این طور مکرند

صفاتش ملک و ملت می خفت از  
 اقتدار یافتن معنی خفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاه ازان  
 منظر کمال قدمت الهی پرست

۱۰  
 قدش که نگفتن  
 برشان بلندین  
 دست و پا از قطره می آید  
 دست و پا از قطره می آید  
 بزرگواران  
 صاحب شجاعتی  
 صاحب شجاعتی  
 صاحب شجاعتی

ملک و دین را از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که

زین زمان نو که فیضان  
 از باران بابتیغ نفع ریا  
 میجوید که بختیغ نفع ریا  
 میجوید که بختیغ نفع ریا

ساده از عجز  
 اقبال از عجز  
 اقبال از عجز  
 اقبال از عجز

حالا در چه بداران و افسران مانده است - و پس - و دستا  
 که هر کی دار از وقت عرش آشیانی بجمع نهنگان بادشاهی  
 بود تا عهد مصاص الدوله مرحوم بی الجمله و اج داشت حالا  
 باشخاص و دربار خال خال مانده - توقیر دستار عربی و مغلی  
 و کهر و آفتاب مغفرت ماب بسیار می کردند و نواب شهبید  
 دستار که هر کی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جو چیت مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور  
 بی الجمله دیگر دید پرسیدند چه توقف چه بود گفتند دستار  
 می بستیم چون یک مرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهبید دستار را معاف نمودند  
 ناصر جنگ ۱۱

۱۱  
 که بختیغ نفع ریا  
 که بختیغ نفع ریا  
 که بختیغ نفع ریا  
 که بختیغ نفع ریا

نظر آید و به خیال متباد  
 غافلان از عجز و ان کلفت  
 غافلان از عجز و ان کلفت  
 غافلان از عجز و ان کلفت

پنج در سه خط گذاشتند و دست کار و ستار بند وقت بند  
اگاه می کرد و اگر پیچ بر سر زیاوتی می کرد و باند می آورد  
می بریدند و ستار قیمت گران داشته باشد و اکثر ستار  
زمین آید که متصل بر مایه راست مرغوب فراج نواب شهین  
و بانه نخت و خام بسیار می پسندیدند و در حضور از رنگ خام  
بسته نمی آمدند چیت با سه تحفظ از خوش قماش بجهلی  
علا التواتر فرمایش می رفت و از آن سر پیچ و گلو بند و دیوار  
و دیگ پوش و غلاف تیکه ها و مسند و چیت و غیره اقسام  
تیار می شد و یک یک همان چیت را و ستار که بند تا صدر و پیر  
قیمت داشت و کمتر می ساختند و از آن سر پیچ و گلو بند  
امرا می بستند و بعضی را را بجای خلعت انعام می شد





در غلج پنهان خود را در دامن است  
 افروخته بشود و در غلج پنهان است  
 با قوتی که بر او است و در غلج پنهان است  
 جامع کمال است و در غلج پنهان است  
 افاضل دوران فضل پنهان است  
 نوید پنهان است و در غلج پنهان است  
 زمان غفلت پنهان است و در غلج پنهان است  
 سستی غفلت پنهان است و در غلج پنهان است  
 در پنهان است و در غلج پنهان است

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک غلج مکانی است  
 که بتو میدهم تا با و آب گاه رفته آداب بکست بجای آوردم  
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند  
 ضابطه بنجر جمعدار صد سوار پاکلی و تقاره شتری ندارد  
 ضابطه گماشته های ساهوکاران به پهل های چتری  
 چو رس سوار شوند و پهل های بنگله دار مخصوص متصدی  
 پیشکاران باشند و برات پیشکاران و دیوانیان عهد  
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند <sup>۱۹</sup> ضابطه  
 بیماران و ضعیفان میان و دوی شوار باشد بر پاکلی بدون  
 حکم سوار نکند - ضابطه رقص زمان رقاصه در خانه  
 امر او ساهوکاران و متصدیان بدون تمسیر عید

۱۲  
 عالمی در تنگه طبعش  
 منون کمال را بنجد  
 تخم برشته و سر چوب  
 بنده از احوال و نگر  
 نشانی را بر آسپا  
 و خط و انشا از دست  
 و نهین نشین علی پسر  
 و انشا از دست خدیو

انشا از دست خدیو  
 و خط و انشا از دست خدیو  
 و نهین نشین علی پسر  
 و انشا از دست خدیو

با وجود نقصان چشم از نظر  
 و از این جهت در بعضی از  
 جملات و عبارات اگر چه کلمات  
 بی نهایت است و از این جهت  
 می باشد که از قلم این نگارنده

و شادی نشاء باشد و از داروغه بدست پروا نگلی خواهند  
 و خیر این غنی و ازوغه هر کاره قلم بند نموده و در حضور گذرانند  
 ضابطه هر کاره را بواسطه نایک یا گوش خود بدولت بریده  
 اخبار عرض کند چنانچه وقت چپا و نی کو می کنند بود ترک نامی  
 هر کاره از چهل کرده شب گیر زده وقت نصف شب بر روی  
 زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیو تری در خواب بود  
 هر کاره مذکور از اصوات خود و تشک زد و نواب در آنوقت  
 بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز و تشک شنید  
 همان دم دست از طعام کشیده و از دسترخوان پاک کرده  
 مامانیا اسبیل برند و مشرب بر آکه اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را  
 بر وارتا بیرون روم آواز و تشک از دست غیر معلوم میشد

۱۵  
 و از این جهت در بعضی از  
 جملات و عبارات اگر چه کلمات  
 بی نهایت است و از این جهت  
 می باشد که از قلم این نگارنده  
 و از این جهت در بعضی از  
 جملات و عبارات اگر چه کلمات  
 بی نهایت است و از این جهت  
 می باشد که از قلم این نگارنده

اگر چه این نگارنده  
 در بعضی از جملات و عبارات  
 اگر چه کلمات بی نهایت است  
 و از این جهت می باشد که





دو لکھ نکلے  
 فیضی ام پسر  
 کئی پیران رفته که دور  
 نهفته احوالی که در دود ۶۴۴

سیمان قدر زهوی نیاز  
 که داندی که کی دولت ابد  
 کار کشندی که هر چه در  
 پیکار و بعد صورت تقدیر است  
 و مضمرات و احوال و خطرات

۱۵

خبر رسد مجوز توقف نکرد و منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه  
 لغافه ناگر دیده هر انجیب خاص بر آورده ثبت کرده بدانه  
 هر کاره می سپردند و او بهر کاره رو بر داده بهاندم روانه  
 می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند  
 منشی و داروغه بار خست کرده به محل تشریف بروند و تعقیب  
 کردند که داروغه هر کاره اینها گذرنا ناک مذکور میتوان لر لر من  
 رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک  
 فرار اسم آمد و ابنوئے در سواد کو بلیکنده جمع گردید و با پونا  
 فرود آئے آن سپاهی گرد و ابنو کثیره دریافت ارا ده فاسد  
 دور کرده زود از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی  
 اوازان سواد فرمود نزدیک غریب هر کاره مارا از عقلت

ظاهر و نظر دیده و شش  
 ظاهر و نظر دیده و شش  
 ظاهر و نظر دیده و شش  
 ظاهر و نظر دیده و شش

منشیات امور ملکوت  
 منشیات امور ملکوت  
 منشیات امور ملکوت  
 منشیات امور ملکوت

سلسله جنبانی بسید کا مکتب  
 شدت دولت و انقباض  
 زرشک شربت بقید غلبه  
 جہاں مستطاع عدساج  
 می روند و سالکان خاور  
 و باختر اولا احرار  
 مصلحت کماست کعبه خلیفتین  
 شان تو از شدت غلبه یافتہ زور  
 نجیب بعبه می شوند

آگاہ ساخت در نہ معاملہ خوب نبود ما را با نا ملک مذکور نے الجملہ  
 سور المہاجی است انیم ورم قابو طلب میباشند سردار را  
 عقلت نشاید این نقل زبانی با ما ماتیہ بنت لال میہ کہ صفت  
 ہند و مشرب مورد و الطاف بود شنیدہ بقید قلم آورد  
 و نیز از ترک ہر کارہ تحقیق کردم و چون بعد مدتے از سالار  
 در گاہ قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم  
 او کہ وارد غنہ ہر کارہ آن زمان بود تصدیق این سخن  
 گواہی داد و جہ این ہمہ تحقیقات برائے این بود کہ در  
 چپا دنی کو یلکندہ احقر الناس رخصت خانہ گرفتہ با و نگاہ  
 رفتہ بودم آمدہم بمطلب صاف نویان مسودات  
 منشی از خط نستعلیق نسخہ شکستہ متعدد و بود مسودات

۱۹  
 کار دینا و دین عالمیان  
 می شود منتظم بدولت اہ  
 صیت فیض کند و ہما شد  
 خلق را می کشد کفرت او  
 خردمند می کہ اگر  
 اعلاطون را بشیر بحسب  
 نظر فروردین  
 دقایق تقویم  
 با صد فروردین  
 بعد مندی در اینہ دورین  
 یکاست اسطو علی افق  
 شگفت و بیادوی النظر

بیدار فیض را از اسبهایان این  
 مثل آفتاب روشن می بیند  
 در دلبستان عقل کاملش

امور عظیمه حضور بادشاه و معاملات جنگ بر سر پوختن مسودات  
 احکام تعلق برائے راجم سنگهه نشی بود قلمدان بردار خاصه  
 مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورده و حضور مدام میداشت  
 و گاه شعرے که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جایجا  
 نزد سفرائے پایه تخت و مخصوصاً می فرستادند خصوص  
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیدار سال  
 می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحدود ابلاغ می کردند  
 این معامله دفعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه  
 روز سه نواب شهیدان بیت گفتند و به پدر بزرگوار  
 فرستادند - بیت  
 مریحان خاطر مریحان نایاب دایم بدو گرازش میخوردی من از عشق تو خورم

و یکی است غنچه کفای  
 معضلات عالمیان عظام  
 عصر مقلقات لکات و مشکلا  
 کاینات را که با قسام تجارب  
 و تادیبات و سنون تدام  
 و حیل حل نیست تواند کرد  
 در اسبهایان این

راستش بفرستد بفرستد  
 زینت با روی خود و از  
 احاطه بکمال و از  
 زینت با روی خود و از  
 احاطه بکمال و از

اگر چه در اظهار آن در  
 نبد انشا عیناً و خیالاً  
 با بون حرف و شیوه  
 نیست عالمی بر عالم و عالمیان  
 هست ظهور و تحقیق می نماید

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و به آرنده آن فرمودند  
 بگو که قباست این بیت رو برو مذکور خواهم کرد و اتفاقاً نواب  
 تشیر لاف آوردند و حاضر بود نواب جانب نواب شهید  
 متوجه شده فرمودند در بیت مرسله شما قباست انیسبت  
 که مغروری نسبت به عاشق خوب نیست نواب شهید که  
 نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند  
 بجز حضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت  
 بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب مقیم گشته  
 خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن  
 اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چند  
 رو و بدل داشتند بنابر آن کنایه بان امر کردند و بعد ران

بیم مقصد افعی را با مساعی  
 قدر قدرت را با مساعی  
 ستمند

سعی در برآوردن تحول یکدود  
 هر چه در حق خواست و قضا است  
 رست روان غم نایستی که گشت  
 آرزو شاد و پشیمانی که بسیار  
 رسم گشتگان شهبستان  
 غواصیت را چراغ انصاف

موفق بدانش بر سر لوحه البوم  
 مطلب حقیقی فرمود بر سر لوحه البوم  
 طلب را بر سر اب او را که  
 و بساط شکران بیابان  
 مقصد اصلی فیاض که دین



شانی المقال لطالب مستوفی  
 وافی النوال لکسالم مستوفی  
 تصحیح  
 النین بن هدی الله مستوفی  
 قضایطمرائے اولیائے  
 نشان خیانت در دیوان  
 و خیانت حالات عالم غفرت  
 بیرون زمان و مکان است

نزدیک نواب زبانی راے پور چند بعضی کلمات یضاح  
 امیر به نواب شہید گفته فرستادند و این مصرعہ بخط خاص  
 نوشته بدست راے پور چند دادند کہ نواب شہید  
 بگذراند و گوید ما چند سے ہمہ ایم و بعد ما این ہمہ ریاست  
 متعلق بشما است مصرع این بود۔ مصرع  
 اند کے بگذارتا سیر تحمل میکنیم نواب شہید بعد دریا  
 کلمات مواظط مصرعے بخط خود نوشته بدست راے پور  
 دادند و گفته آداب ماعرض کرد این مصرعہ بگذراند  
 و بس رع کرد تو استغنا میکنی ہم تمنافل می کنیم العرض  
 در میان پدر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب علیچاب با این ہمہ  
 خطی نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

صاحب میگوید کہ اگر دنیا  
 در دستمان و قارن کسب  
 تمکین نمودی بر ثبات بنودی  
 و چراغ اگر روشن مانتش

از جانبی صند و بیت نویدی  
 می گمارد و دفع و تدارک  
 ماصدق خط و انهمه فقه  
 حکیم و عیالند که در تلمذ افقی  
 و اجالت تصحیح افقی  
 درج تربیات صوری

و گفته که نواب شهید مقابل کرده دستگیر شدند نواب  
 در حالت خشم با حاضرین مجلس همیقدر فرمودند که هرگاه  
 میر احمد را چپک برآمده بخواهید بگفته مردم محل ضرر را دانه  
 در دامن خود خورائیدم و خلاف شرع بجهت میر احمد  
 کردم این همان نایبها راست که بامن بیجنگ شرفی داشت  
 و یکی هیچ نگفتند آمدیم بطلب در خلوت سوا سپنج نش  
 کس خاص کسی را پرده انگلی نمی شد و توبت بنوبت حاضر  
 می آمدند و جاسه بارعام زیاده از چهار گهری و کمتر از  
 دو کهری نیکند و چون وقت برخواست قریب میرسید  
 چو باران باتک می زدند که برخواست و دربار قریب است  
 هر چه عرض کردنی باشد بکنند و خست شوند **خدا**

ببینم که در این مجلس  
 نایبها را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس

و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس

۲۳

و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس

و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس  
 و این مجلس را در این مجلس



و نظر او را کش خندان  
 کار نیست که دل را ناز  
 استقصای سرای نیست  
 است که بنا بر بیعتی است  
 بهمان بهجات عالم سخی  
 از سلسله نظام این

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمودند چو امیر  
 جهان حالت رسید و اول فرست گشت از شهر و آب تبسم شده برخاست  
 کردند آمدیم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعاقب  
 بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام  
 میداد بدست خط میر سید بعد از آن کاغذ دیوان و کن و اذان  
 بعد کاغذ نجفی الممالک از آن بعد میر آتش و غیره و بعد  
 دستخط کردن کو اغذ و قاریاد شاهی متوجه یو کو اغذ دیوانه  
 خانه و خانسانانی و غیره کار خانات خود می شدند و میفرمودند  
 اول کار آقا بعد از آن کار خود چون این کس فروقعات  
 و غیره متعلقه بصدارت بکمال استیجاب مطالب و خطی  
 شتعلیق بر شیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نو

چا که از آن زخم  
 لم یصل  
 بصیدگاه جهان نابینا و صمد  
 چو در فانی کجایم اورد  
 ۲۵

مقدس و است که  
 چون بدست رسیدن خیرات  
 به خیمه بایه سعادت پرداخته  
 آب صفای طبیعت و آتش  
 چیت کفر سوزی و آتش  
 و ولادری و خاک نبات و

و قاری کار رفته قدسیان  
 و لفظش و آتش این  
 اینک می خوانند و در میان  
 اینک می خوانند و در میان  
 اینک می خوانند و در میان

چند

بنام خداوند  
مقام اقطار عالم  
مقام اقطار عالم  
مقام اقطار عالم

برافراخته  
رایغنه طلعت جهان آرا  
ساخته تاش از خاسن صفات  
نشان سپید و مشهوره  
صفاش مطابقت اسم  
و سخی بیان می کند زبانها

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچند و غیره  
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فرو که از دفتر  
صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کو  
عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد  
ستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان  
است و جد بزرگ و ارما است که از سمرقند آمدند بایخند  
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بجال  
ایشان بود و صدارت را بقدیم بر وزارت داشت مانی خواهم که  
مهر نام ما بالاسنه نام شما باشد و پان هم بدینماست پروا  
شما هر دو دیوانه رفقه باشد و بر طبق آن سند بعلی آید  
و مهر ما بر هر دو پروانه بالا مهر دیوان باوشاهی مفاتیح نیست که

وقف ذکر غیر اینست  
دلبهار این دلا و محبت  
لک  
تخمیر جهان بیکبار  
تالیفات او جو انداخته  
و سبک احاطه کرده  
فردا در این بیان است  
و سبک احاطه کرده

و سبک احاطه کرده  
فردا در این بیان است  
و سبک احاطه کرده



این کار خانه در ملک الی  
 در اختلاف احوال منوط  
 بود و این دو شفقت جهان  
 به درون کارخانه فرود آمد  
 را بکس بیاید علی غنی  
 بهر نمودن تارافت و هر بیانی

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بودیم  
 لحام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانم رفت  
 فرمودند از خانه او نویسیانده می طلبیدند هرگاه شما  
 فردی نبویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته  
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما جرائی آن استفسار میام  
 و او از نادانستگی جواب ندهد سرشته دفتر کجا میماند  
 بهین قدر گفته فرود مذکور بهر دهم ما ششم سپردند که بخانه پیشکار  
 رفته این را نویسیانده بیار ما منتظریم و خود قلم بر داشته  
 در انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مرد دهم  
 ما ششم بهین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند  
 و سر کرده حاضر آمد و تار سیدن و حضور فرد مذکور

استعلام ارجح میسر میسر  
 می شود و تا غلیظت بیار  
 آفاق منون الطاف و  
 اشفاق بنایند قرار

بجایار باش  
 و سالی دست نمید  
 کف  
 به عالم فین من خیر  
 به عالم فین من خیر

که نور بهر بیار کفایت  
 ریاست حق او باشد که کفایت  
 بهر بهر و لطف بیار  
 بهر بهر و لطف بیار  
 بهر بهر و لطف بیار  
 بهر بهر و لطف بیار

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة والسلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 و بعد

که یک سطر زیاده نبود نوشته دست میرضیا را که بخین خان  
 و ادم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کردیم  
 لازم آمد که کار پیشکار کند آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده  
 باشد موافق مصالح و مشیور و کار خود کن کار بیگانه نکن  
**ضمایط** بعد از آن برخواست کردند حاضران در باب  
 که باین کس رابطه سوت داشتند نزد ما آهسته مبارک  
 گفتند که کسی بشما شده با هم خنداکر و یکم و گفتم که تربیت  
 یافتند جناب خاندان صاحب این میرضیا را الدین حسین خان  
 ام از نامکر امی نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد  
 غرض اهل دربار با هم محبت ما بود مراقب می کردیم لطیفان  
 تمام از چسبلی و بدگوی بود زیرا که آقا انصاف داشت

و چون کار این جهان منحصراً  
 در پیش کار است و مقتضیات ادب  
 باین اراج خود فرود آید  
 می بایست باین امور

۲۹

سلی برداشت  
 خود دیوانه حسن ذکایت

بسیاری محبتش ماه ریش  
 نزدی حیرت آینه شود آب  
 اگر این صفاتی درین فواید  
 همانا آفت داری که

فوت باز می قدرش بود  
 ای کسان ز روزگار را  
 در خانه و احوالی از راه لای  
 در اندیشه و عواطف خویش  
 در اندیشه و عواطف خویش



در فایده این است  
 در زمان اگر در غایت  
 ما را بخاطر خدمت  
 توان می آید و هر چه  
 با اشاره بر دست  
 منحل شود و هر چه  
 فلک از عهد که به  
 بایک سال از پیش  
 غیب لواز می که

مردم صاف سینه است باریست بودند آنکس  
 علی دین ملوک که رضا بطاعت  
 تغییر کرد و پیش از در بار حکم بادی رسانید  
 که شما امروز در بار حاضر نشوید و ازین حکم تغییر  
 دریافت می گردید و منصوب را خلعت رد و بر کس معذور  
 نمی داند تا انفعال تغییر رد و در عهد و پیمان  
 دادم و اسس تغییر پیشکاری صدارت ازین عاجز  
 و تمام کنش بند نامی قرار یافت و در بار آصف الدوله  
 مرحوم نیمه استین خلعت پیشکاری و در دست پندش مذکور  
 پشانیید و در بار با یک زد که فلان به پیشکاری صدارت  
 هر از گذشت سکه حاضر در بار بودم این خوف شنیده

در فایده این است  
 در زمان اگر در غایت  
 ما را بخاطر خدمت  
 توان می آید و هر چه  
 با اشاره بر دست  
 منحل شود و هر چه  
 فلک از عهد که به  
 بایک سال از پیش  
 غیب لواز می که

اینجاست که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

بشاهینواز خان که آن وقت در دربارت شته بودند گفتیم  
 که ضابطه در بار آصفی اینست که مغزول را حکم می شود که  
 در دربار نیاید منکه حاضر باشم و تربیت یافته جناب معفورم  
 پاس قاعده سرکار کرده بخانه میروم شاهینواز خان این  
 حرف شنیده گفت با بشیر و بهرام داس گفت خلیعت  
 موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک  
 دست گنیش بنیدت نیمه استین بدر کشیدند و آن  
 در بار همین بهینگی تمام گشت روز دوم بدر بار حاضر تمام  
 شاهینواز خان چو بدر فرستاده مار اطلبیده اشته و رام  
 داس را گفته خلیعت استقلال باین ناکاره بخشیدند  
 و در و کالت خود مورد انتفات داشته پیشکاری بخشی

از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

۳۱  
 این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

عبدالمجید علی خان

خط و خال رویش و زینبای  
عناور خماره خال را  
آن غم

ایک سو و تیرا سو

الحق في دار الدنيا

الشيخ  
الشيخ  
الشيخ

الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلاً  
 جواب مغفرت مآب اکثر منبذول حال انکس بود و بسا اوقات  
 بعد و رشقه های دستخط خاص میر فرازمی گشتم و نواب  
 شهید نیر بهان مراعات میکرد و بعد و انگلی مستقیم  
 و ایم صدر حضور قبله داری بکانه نیابت صدارت کل متقل  
 باین کس تفرغ شد و بعد از آن ببرد و همو مستحیج صدر را  
 خدمت کردم و تجویز صدر بر اسے ادا حق بود و رشقه دستخط  
 تمام احوال العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن کس بهر جای  
 صاحبزاده یعنی مستقیم خان صلاحات جنگ و نظام علیانی  
 و جنگ و میر شریف خان بابت جنگ و میر غل علی خان  
 ناصر جنگ از وقت صدارت منتهی بر اسے احوال بود

صفت دیر وقت ایستادن  
نیاس عمومًا داغ و زرد شدن

RR

۴۲  
خداوندی است که عالم را  
ببرائی و عبادت خود  
آفریده و در آخرت  
نعمت و عذاب را  
تعیین خواهد کرد

خط بنظر انور می رسد  
اعمال خیر بسند و سرفراز آید  
و اگر ریاچی بودی پس عالمی  
باز بر بند و پیکر شیرین جای  
به کس خوش و جهان به  
تو که از آن جهان جدا هستی  
با نیت و الکی مهر افروزی

خبر صاحب سخن بنام حضرت میرزا محمد باقر  
 بنام حضرت میرزا محمد باقر بنام حضرت میرزا محمد باقر  
 بنام حضرت میرزا محمد باقر بنام حضرت میرزا محمد باقر  
 بنام حضرت میرزا محمد باقر بنام حضرت میرزا محمد باقر

و سبقت بر روزه اینها بقید تعجب تعلیم بعد هفته و دو هفته حسب الامر  
 نوشته بخبر میگردانیدم میفرمودند شخصه که ترکی دان خوب باشد  
 پیش آید تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت آید زبان  
 ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلام با امر او بار و بار بود  
 ضابطه مثل و عا گویند خیر طلب هر روز اول و در بار بنظر مبارک  
 می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتختن می  
 و حج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر و بار بود  
 که سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوائے  
 دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد - روزه  
 عنایت الله محتسب پر گنه را بخشی سرکار جالنه صوبه اوزنگ با  
 را در وجه که طالب علمان بملازمت رسانیدم چون نام طالب علم

نیازمند نیست و اگر  
 ریاض نفقه و مال و زمین  
 آراستگی و معادن  
 حاجت مند از آفتاب را  
 تمام انگیزای روزه و چندی

و سلیمان را بنیایش  
 گسری مورچه ارجوزی  
 صفحه طرازی شایسته  
 افزاست که قد و شان  
 قمری را عدد و مقداری  
 مقصود باشد تا مارج بر زبان  
 نفس از زبان  
 و اینها در دین و دنیا  
 اینجا که از گمراهی  
 و صلا در حق جهان بیاورند  
 که اینها بنام خداوند

[illegible]

و شایسته ای که  
بیاورد و بدین قدر از آن  
توصیف کمال ذات او نتوان  
شخص شرف صفا او نتوان  
واجب الکرامی که ذات  
عالی در عالم نیست المقدس  
بجلیات خستایه

[illegible]

مجلس

از رفاه جاه و خشنوت  
 در غفلت کبر و بزرگواری  
 در غفلت کبر و بزرگواری  
 در غفلت کبر و بزرگواری

اگر طالع علم نمی بود کاف که این چه پیشه نیست همیشه ما اثر کرد و لفظ  
 غلط از زبانش تراوید آمد هم به خطاب جسیج  
 رساله داران تو بیت نبوت عوض خود میکردند چندی هم  
 بابت تر معامله میسری مشرف خزانه در قلعه ان خاصه  
 نگاه می داشتند و مالیت سا هو کاران بذات خود میکرد  
 و سپر شده سوال جواب اینها چو دهری و شسته هر جا بود  
 و بقدر و و کان و اعتبار سا هو کار اجراء کار از هر  
 که ام می شد روزی گوناخی بخشی مشرف خزانه بعض رسای  
 که هم شکر از اورنگ آباد جانب سیر رنگین است  
 و خزانه نقدی در رکاب کثیر بصرافان و سا هو کاران  
 حکم شود که عوض سکه کار برسانند تا از اینجا کار

چهارم است و میدان آن  
 جلاله شاه و ماه و پناه پنجم  
 حسابات بر دانی  
 حسابات بر دانی  
 حسابات بر دانی

۳۵  
 نظیر انشای کوس حشمت  
 بلایه اوزده در این دین  
 فرستاده فرستاده  
 ام این در ساء لشکر جاو  
 اعدا در ساء لشکر جاو  
 در ساء لشکر جاو

کتابخانه سیاه پرتو  
 کتب و اسناد  
 کتب و اسناد  
 کتب و اسناد

و طاعت خجسته فلک و  
 نور شریف ختم عالم  
 و عالمیان را بایر سر  
 با جلال و کبریا و  
 یاری اندازم و من هم که در این دنیا  
 در کف اقبال او نهانم

که ای به بهم رسانده بار کم و از پودن انبوه گادان خوانه لشکر  
و لجسمی تمام بهم میرساند و هم دور رانمی برسانند  
فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهم  
غرض شما اینست که هرگاه خوانه وافر در دست شما آید  
شما با شنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفی  
بر گیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع ننمایند و ما میخواهیم  
تحقیق که ایه گادان باشد و نیز بر آن روپیه نهایی اندوز  
و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاهی که با احتیاج و مانده  
باشد و در ماهها تا و بذات او دفاتر کار روای او  
نموده بهر روز و گیرند و اینها زر بهر دم نو که پیش می آیند  
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبادی سایر کوار

راحم وناظم بنده عبدوی  
عبد الخضر  
مشلا

سرور سیدی خان  
مستطابہ صفہ (۱۰)  
مستطابہ حال قریب  
مستطابہ آزار

۱- کتب و اسناد خطی  
 ۲- کتب و اسناد چاپی  
 ۳- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۴- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۵- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۶- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۷- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۸- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۹- کتب و اسناد خطی و چاپی  
 ۱۰- کتب و اسناد خطی و چاپی

[illegible]



کتاب سمارت الامم  
 در مواد علم  
 و علمت نصف بود  
 مصمم کرد و این کتاب  
 حاشیه صفحه (۳۱)

و قتی که ما به برهانپور وارد شدیم بخیرجی روداد و هم  
 دلاور خان پیش پا افتاد و بانور خان گفتیم که هست که ما را  
 لک روپیه سرانجام کرده بدینا و ظاهر کرده بر صرافه برهانپور  
 پی انداخته و در یک شب پنجاه لک سرانجام می کشیم  
 گفتم زنیها را این نیت نداردند ما را ریاست این دیار و در  
 خیال است ضعیفان را آذرون چه مناسب یک لک چه  
 از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدینان شرط که اگر  
 قح ماست ما را و مع سود قرار داد و دام دام با مراعات  
 دیگر بدیم و الا نه ما را معاف کند و در حشر صواغده نماید  
 پیر چرخل سا هو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر خیرت  
 است غلام همین وقت حاضر میسازد و خود از دست نمیکند

و امرای و الالبان و  
 بیارستان بنی محمودی  
 اقسام فنون و اذکار مشابه  
 از تالیف دوست  
 حاشیه صفحه (۳۱)

۲۸  
 آصف الدار الملک سید  
 نظام الملک آصفیاه نام اصلی  
 حیدر و حیدر حیات  
 آصفیاه سید خان در اسم  
 آصفیاه سید خان گشته بود  
 حیدر و حیدر آصفیاه  
 حیدر و حیدر آصفیاه

حیدر و حیدر آصفیاه  
 حیدر و حیدر آصفیاه  
 حیدر و حیدر آصفیاه  
 حیدر و حیدر آصفیاه

در اثنا سواره ملقب شکیب  
دست افغانه شکر از آنجا  
که در اوینت بیکر بود  
سکان سال بدیم بیکر  
نشست و از حضور احتشاه  
با دست او باغیان نصب  
خطاب آصف الدوله ملقب شکیب  
بپایان یافت و ثانیاً لفظ  
امیرالملک افزوده شد

نوشته مهر کرده و حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق  
بر حضرت است احتیاج تسکین ندارد گفتم زر تصدق بسیار  
منی و هم قرض نخواهم تسکین بهارند اگر طفر باز گشتم او میگویم  
والا نه برائے خدمت نماینده پیچیدگی همان زمان زر  
حاضر کرد و در شب نیم ماه تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل  
شدم و بات هزار کس مملوک بود و از ده هزار لشکر فیروزی  
یافتم و غنائم فراوان بکس حسن نیت بدست آمد  
زیر بچران ناموده تسکین گفتم و دست الامین خدمت و در  
نقش داشتیم روزی نامبروه یا معاوض معروض شد  
دیدم که جامه ضایع از بافته بهر وینج و بر بردار و بردار من او  
دست کرده عاشق آن در یافته پس دیدم که بچند خدیوه اند

۳۹

حاشیه  
فی الله و له و فی خان بهادر  
فستوره جنگ خوانه کمال نام  
بنام شکر و شیر بهار الدین با بیکر  
است پدرش میر عین نام  
سایه سید سادات و سال

که از صفیاء کرامت بنده است  
مرد بهیچان نمود او بیایست  
در قلم خاندان از آنجا  
در علی می آید و در آن  
باز از سنان و لغویات  
سعی بیج می نمود و صفیاء

با بکار از دوزخ محصل اینست  
 و تا سال تمام اگر مال پیشتر  
 فروخته نینشد باقی دیگر از بجا  
 بی برده نصف محصل گرفته  
 می گذارند می فرمودند  
 تمام مالک فرموده به بادشاهی  
 سه

عرض کرد بشت روپیه نسبت بخردی سرکار کفایت دیدم  
 گفتم براسه ما همین نرخ پنجاه هزار روپیه را خریدی بی پروا  
 کنانیده بطلبند دیدم رنگ بشهره او فی الحقیقه تغییر است و گفتم  
 که ظاهر او قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است  
 به منشی فرمودم که دو لک روپیه سپرد بخیر مل کنانیده از نجیب  
 پنجاه هزار روپیه را خریدی ما بکنند و لک روپیه را بخری مل غمنا  
 مال دیگر طلبیده فروخت بگیرد و بجا کم آنجا تا کید بنکارند که  
 خریدی ماست بکفایت خریده بفرستند و تنگ را مع موا  
 محصل با ما بادره معقول او را بدینند دیدم که رنگش  
 بحال آمد آداب بجا آورد و همچنان مکالمه فرمودند رئیس ما  
 لازم است که برافسان تکلیف شایسته پسند و دوا نچه

که هرگاه سوداگری بیک جا  
 محصل داده کلان مال کرد  
 منظر درش باشد تا غدا که خانه باز شود  
 دیگر داند او و فلاح هر کدام  
 که خود داند است

از مال آردی میگویند و بهر آن  
 مال منافع و قبضه بر است  
 منافع منافع این است  
 و منافع منافع این است

ایمان بکلیک و کت سید  
و باراده نوکری بکلیک است  
نواب مستحق کرد و چون آنجا  
لباقت و خوش نظری از آنجا  
حاشی و افصح بود و با و استفسار  
نمود که خبر است از نشت خانه  
نمود و دید مرد و بخت و بخت

و در محل خزانه زر سرخ و جوهر بقدر مناسب داشته  
باقی تحویل البکار خانه میشد و تحفیل و بیات و پرگنه میرسد  
و زیندگانه در سرکار می آمد و آنجا جمیع می شد و در  
جمیع بلا و خزانه سرکار و کار خانه سرکار طلعه  
می ماید تعلقت را آن هر جا جمیع چند ماه بهاء سال  
بسال بدست حضور میرسانیدند ضما لبطه در سواری با  
اسپها طعام و قهوه بخت می شد و در باور چنانچه چند  
مراد غله خام بر است بعضی سوزان مغرز معمول بود  
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضما لبطه  
جوانان چوکی را آب و طعام و در وقت از سرکار می رسید  
نقل و قیته مر و سیاهی پیشه کسب آب و خور از دار

ایم هم به و دید مرد و بخت و بخت  
و او که کم کیشی بکلیک  
یعنی این امر است  
بسیار است نیکی که مقصود  
از لفظ کم کیشی چه بوده

۴۱  
جوانان نکته بی عرض نمود  
که یعنی از فضل کم از چهار  
بیش نواب عالیجناب  
از جواب پسندیده آن  
جوان خوش تفریح  
سرور شده بختار محفل  
فرمودند که این نکته غامض  
امر و زبان کلمات این جوان  
شایسته گفتار و دید میرسد  
از آن نوکریان جان و در  
امری که گواه این می است  
هم می طلب بفرستد و قضا  
نقد می یافت و قضا

از سر کار در صدد رسید  
 به آنکه و از آنکه در سر کار  
 مقرب بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 همه بود و خالصه شمس و عقال  
 باید بهای پزگه چه رسد

ماه بهایی به تناسیب و تصرف مقصدی باینها میرسد و کیان جای  
 میرسانید احتیاج خود نگار با طلب منصب دار نمیشد و محاسبه  
 و کلا پیغام میکردند که اگر چیزی برای خرج مطلوب باشد  
 از ساهوکاری آورد و سه ساله و گذشته تا ساهوکاران  
 جای خاری زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب  
 باشد حاضر است ما را با قسط در دیار پادشاه و طغیان صاحبان ما را  
 هم نفع از چهار آنه دو آنه شود و سود و زر آن وقت بر تسک  
 خشک با اعتماد نوکری سرکار فی ششش آنه یا هشت آنه  
 بود و بهشت زر را در گلو سپاهی می چسپانیدند و کسی نمی گرفت  
 جایگزین از سر کار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب  
 و سپاه منشی و تنخواه دیوان باوشاهی یکو جب زیرین میسر

فی نفس بود و نقلی شد و کی  
 مقصدی بر آنست نگار داشت  
 خزانه اطراف و گذشت  
 ناموس در وقت منصب  
 و مخالفت مواشی پیش  
 ۲۲  
 است محاذات  
 رئیس در آن  
 ساز گو یا از جمع است  
 دست برداشته و طغیان  
 آمدیم به صاحب  
 تحصیل کسب از آن

از سر کار در صدد رسید  
 به آنکه و از آنکه در سر کار  
 مقرب بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 همه بود و خالصه شمس و عقال  
 باید بهای پزگه چه رسد

اینست محصلی با خود پیدا شد  
 که در نزد کاتبان و نویسندگان  
 بسیار جالب و عجیب است  
 و به یورو واران تاکید بود  
 اندازی در راسته و بازار  
 نمکند می فرمودند شغل تنگ  
 بدترین اشغال محسوب می شد  
 فساد و زور از بازار شایع بود  
 با کسب سواره و غیره  
 بازی می نمودند و حاکم داند

۳۳

هر چند خدمتکاران با اینها  
 گفتند از راه کناره نشاند  
 براسه رفته و باره کاه  
 دستار و جامه خود بر باد  
 می دهند و بناموس غیر  
 و آمد می کنند خود را در  
 گرما و بلندی پالاک میسازند  
 اگر چه غلب آمدند  
 با خوشی گفت است و اگر  
 تنگوب شدند نداشت  
 به قدر می شود و نقصان یابد  
 و شتاب همسایه بود

احیانا و زوی شود سرخ بهر ساند والا نه نشان کنند  
 ضابطه پوره دار پوره شب گشت بذات خود کرده باشد  
 و خبر خانه بخانه و رچو تره کو توالی خاکروبان شهر بر شام رسد  
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف  
 که زبانی هر کار را و از دهر جا از هر کاره مانع ناکند  
 در یافت بطور لغافه بهر خود و در حضور فرستد و بر و از  
 شهر بچک را از سوار و پیاده فراغت نباشد و صبا جمعیت  
 پیشتر عرضی کرده با تصواب و کیل خوب یاد و براسه استقبال  
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفته  
 بهلا رست میرساند ضابطه بر چوکیات فرا حسم از کس  
 نبه و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیزی از

درگاه یحییان درگاه غلط  
که دارد و غیره کاره هر کار بود  
در میانند از چنان  
پایه کار این است  
بهر روزند و شرفی الیه  
نوروز کرده کاران  
و توفیق بیست و سه  
و الموف و در حضور بیست

رسول ما صلی الله علیه و آله سلم جمعی از این  
حرام تر و قمار درین مضمحل به تهر - ضابطه در اطراف  
شهر باروز بازار نمی پسندند که شان شهر بیجا به هر قضا  
که خواهد مطلوبه از شهر گرفت باشند - ضابطه چ زن  
بر اسب سوار نشود مگر زنان مرثیه علی الغم سرکار و رشک  
مرثیه و ملک آنها سوار میشوند ضابطه صاحبان در بار  
یکه گرار و بر و س خود بدولت سلام نمی کردند و ملاقات  
در بار س اکتفا کرده بنامه یکدیگر بکے تعریف شادی و غمی  
و عیدین نمی رفتند - ضابطه مشایخ و پیرزاده ما  
شبهانه آمده ملاقات با حضرت می کردند و سبقت و سلام  
حضرت می نمودند جلسه شعر و علما و صلحا اکثر بنی العاص

حکم آتش این غل را نمانده که  
کار باراکا فرمائی کند  
روز سافر باستان  
۴۴

آئینه مخصوص این بیت  
دوره - بیست و سه  
که در این باشد که اگر کتبی رو بجا  
و اینجاست اینجاست اینجاست  
نواب فرمود و هر دو بار  
بآئینه خورده اند و در این  
که آئینه مخصوص داشت

گفت پس نواب صاحب  
پس چنانچه میخواستند  
نواب بیست و سه  
نواب بیست و سه  
نواب بیست و سه  
نواب بیست و سه

در وقت غدا از آنجا که جعفر علیخان  
 جواب بیاورد در وقت حشر  
 در وقت غدا از آنجا که جعفر علیخان  
 جواب بیاورد در وقت حشر

و قمر لباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت  
 و رتبه که با مردم ضابطه عامل معزول بدون ادانی مجامع  
 ملازمت نمی کرد عقب بکری فرو می آمد و با متصدیان  
 دیوانی رجوع شده محاسب به واده فارغ خطی به دیوان  
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر می فرایید  
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او سلم نمی ماند  
 و قتی جعفر علیخان عامل کم معزول شده عقب بکری  
 می فرود آمد و پوینچه را با ادنی الحکله درت بود و مطالبه  
 قریب و دلکس روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه یکم  
 او خشیج وار و در قریب و دلکس روپیه نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور بود و متصدیان بدو رسید

حالت معزولان  
 در وقت غدا از آنجا که جعفر علیخان  
 جواب بیاورد در وقت حشر

مرد آدمی مرد آدمی را  
 معزول شدند و با ادنی الحکله درت بود و مطالبه  
 قریب و دلکس روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه یکم  
 او خشیج وار و در قریب و دلکس روپیه نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور بود و متصدیان بدو رسید

که از متصدیان خبر و ابی  
 بطلبند چراغی که  
 کار و ادانی خبر و ابی



بمانند که هم بنیان رب  
 ام سفاطیله جلا شری منظر  
 بنیادی بده می گفتند دین  
 تکیه می نیاورد و اگر  
 در کوزه با نوازش  
 به سببی نه چشم دماغی

و قوالان سنانے خود با خود دارند و بر پا کلی و فیصل  
 این مردم را اصلا پروا نگلی سواری نبود ضابطه دار و  
 فیلمانه فیصل بخبر پروا نگلی حضور و رشادی هم نمی داد چه جا  
 وقت دیگر و فیصل مست را دور از آبادی می بستند  
 ضابطه رخ غلات هر هفته ز خویش قرار داده و چو و هر جا  
 را تا کید کرده بخفور می گذارید و هر کاره اخبار و اسقعه  
 می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد  
 یکروزه و ز خویش تا کید میرفت یا چو و هر ری را خرمیوار  
 می کردند و تاراجی دوکان او بهی می آمد ضابطه  
 در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احمد را حکم  
 قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

روز سفاطیله جلا شری منظر  
 سواد نون بدو در خان و عمار  
 در شکر زلم نمود و نواب  
 سانبان چشمه گفته اشاده  
 ۴۸  
 جانب آسمان چاه سیکو و  
 شکایت فرادانی و در  
 زبان و اشتغال خانه چو کی  
 گفتند که در دهانه چو کی

است و این مردم  
 در نیکبختی وقت تمام می کردند  
 و در نیکبختی وقت تمام می کردند  
 و در نیکبختی وقت تمام می کردند

بجای خالی در چپ بگنجد  
 در دماغی کفند و قطع می کنند  
 و در دماغی کفند و قطع می کنند  
 و در دماغی کفند و قطع می کنند

از زبان سیرت این را  
 می خوانند که بخت این را  
 می خوانند که بخت این را  
 می خوانند که بخت این را

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیکه لشکر چند و بیه افتاده اند  
 چپ را آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اهل چپ را آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اگر خیمه اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیان  
 دیوڑهی حاضر بود و بر آتش فرمود چو اکتفا نیکند که چپ را  
 خالی بگنجد آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر  
 درین جا چپه ضرر بود که بابل و بیه تصدیع رسید  
 بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائے دگر  
 بنو لهندا لشکر اینجا فرود آمد و برائے نگاهبانی چپ را  
 سواران و باندان ان تعیین اند اما مردم لشکر سراسر  
 خیره اند ضرب قهقی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطبع ماکیان

دوست مردم را  
 شکر و پیاز تصور کرده است  
 که یک سال از پیروید بسیار است  
 همان لحظه او را کمر بند گرفته  
 بیرون سراسر آمد که در خفا  
 تقایان حکم کردند که بر چپ را  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش

آتش زده نذر زنی حکم  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش



تاریخ

مستأمن وزنا

پایان نواب

١٠٠

مجلس

و ادشما پرده داری این سر نمایند و بکنه بگویند بعد مدت  
این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید  
همیشه یک رخ و در رنگ و رخو بگاه میرفت بعضی نزدیکیان  
می گفتند ثواب آن ریگ را فرشتش کرده شبانه نمازینان  
میخوانند و الله اعلم روزی سواری مبارک  
بر ناله تنگی گذر کرد و آنجا بپیش کشید گذر داشت خود چپاش  
و دیده فیل با استاده نموده تماشا شست عجب مردم از ناله  
می کردند اتفاقا گاوپیر زالی در میان ناله افتاد و با ثواب  
چاپ چشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست  
آن گاو را برداشتند پیر زال افتاد و شناسم گویان  
روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرد این بیت

مضامین خود را بنیاب  
حق از قفس و غریب  
میرا می نمود اول حال  
خمس بود بعد از آن  
شتر را دادند چون برپا

وکن با مور شدند داشت عدا  
شدم مرزا که دند مرزا  
در جواب این بیت نوشته اند  
دینا کرد مرزا

مجلس بیستم در مباحثه فیاض

ایک طرف در حضور  
دوای خباب

نواب عیال حجاب کے لفظ نواب  
ملکہ و خطاطی کے لفظ

پیشانی

و کثیر بیان و مولود و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی  
 و از شتادین کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی  
 و از شتادین کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی

نمی نوشتند عمده ترین آن دو مخالف صاحب و رای صاحب بود  
 باقی با بلفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال  
 بجز نواب صاحب و درجه صاحب از هیچ خانه یافته  
 نمیشود و رفایق که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت  
 نواب و درجه مله آیند و رئیس نیست فاکتور و با اولی  
 الا بصاحب آسمان همان زمین همان معلوم نیست کت  
 کجا رفت آرد هم بطلب تا کید بود مردم هندو رسم ایام  
 نشاط خود شل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم  
 زیاده از سه روز نگذشتند و محضی اگر در خانه ها طول دهند  
 نمی شدند خرابات خانه و مال زا و بهار حکم بود  
 بیرون شهر باشند و اگر کارانجامست میزبان گوانه دروازه

این که در ده ایستادگان او پیدا اند  
 صاحب در کتب خانه تالیف  
 بود که مسلمان اطفال  
 از اول رانند و در

و از باب و قریب و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی  
 و از شتادین کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی  
 و از شتادین کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمان کالی

رشتی که دارد و بند و نشان  
 خدای تو بسیار عجب است  
 سر و پیکان نشی را و عجب است  
 محو خدایان خلیل و بر خاست  
 سر و خدایان خلیل و بر خاست  
 سر و خدایان خلیل و بر خاست

در مکانهای اوقات مردم خانه کمتر می کردند و آنرا که گریه می دادند  
 داخل تعلقات بیست الال شده بسا کین و غریب بطور و غیره  
 و غیره می رسید ضابطه یک کس را و و تعلقات نمی داوند  
 و میفرمودند که روس زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت  
 میگردد و از تقسیم تعلقات مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق  
 میشود. ضابطه بر تعلقات عمده نامقدور اقرار اما موثر گردند  
 و میفرمودند اول خویش بعد و در ویش و هنگام رخصت تعلقات  
 بهین و و کلمه می گفتند کاری کنی که شرمند و خدا و خلق بسیار  
 ضابطه در خواصی بچهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکی  
 دیوان خان و دوم نقشی سوم دار و عمه چهارم عرن یکی و اینها  
 هر چهار رتق جامع کمال انتخاب کرده میداشتند مادر شاه

از سبب این و قصد عداوت که  
 از سبب این و قصد عداوت که  
 از سبب این و قصد عداوت که  
 از سبب این و قصد عداوت که  
 از سبب این و قصد عداوت که

تا کیست و دویدار و دفتر کاره  
 تا کیست و دویدار و دفتر کاره  
 تا کیست و دویدار و دفتر کاره  
 تا کیست و دویدار و دفتر کاره  
 تا کیست و دویدار و دفتر کاره

که احوال قرار یافت است  
 که احوال قرار یافت است  
 که احوال قرار یافت است  
 که احوال قرار یافت است  
 که احوال قرار یافت است

و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد  
 و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد

ضعیف است سوارسی که کمال استیلا می باشد و شور و غل  
 بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوشش نمی رسد و گوی  
 که از سواران بر لباس نواب می افتاد و وقت فرود آمدن جیب  
 کرده در جیب محفوف می گذاشتند و میفرمودند که این گردو  
 است و ما به نا خواسته ایم تا حق تعالی نقیب ما کرد و برکت  
 این گردو تعلیم که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دائم است  
 فقره صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی و در شکر  
 قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راسته خاص بود  
 و انحلال مشکلات از ایشان می کردند - ضعیف است -  
 بر دیب چانه یا ناگید سوار نه بر زمین همیشه بود و سال سال  
 از دیب هات با تشنجه می میزد و داخل باقی میسرت غرضی و وقایع گاه

و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد  
 و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد

و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد  
 و دستش و زیاده را بر جسمش می نمود  
 و در تنهایی آن افتاد

خواجه می فرمودند ملک و دولت با عانت و دشواری پدید می آید  
 بیک لشکر و قاع و قوم لشکر و عالت و عا بهرینه مظهر است چو گاه  
 این لشکر را بهریت نمی باشد - خصا بطه در مختصر است  
 عجزه مثل اورنگ آلود و بر این پور اجبار نویس و واقع نگار  
 و سوار نگار و خفیة نویس و نایب دار و عهده کاره مستور و پورند  
 و چهاروی لشکر نوبت نبوت در جا است مختلف می شود  
 و ستم گوی از بهشت ماه زیاده نمی شود و بر بهر ستم چهاروی توفیق  
 یک لحظه در مراجعت روانی و امشتم و قتی محاصره کشیدی  
 نامی که بحام نگرشیرت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهارمی رسیدیم کوچ از اینجا فرمودند خیر خواهان دولت  
 عرض داشتند که این قدر مدت باین چشمه محاصره یک

چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند

چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند

چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند

چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند  
 چاره دار می فرمودند و چاره دار می فرمودند



این کتب در کتابخانه من  
 تقدیم شد به کرامت  
 از آنکه در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه

بود و در این کتابخانه  
 بر خود بدولت جاری می شد و وکیل هر کدام می وکیل بودند  
 حاضر و محکم می ماند ضابطه و وقت و قضا میان و کسر مجله  
 افتاد هر کدام احکام حضور به قاضی کریم الدین خان قاضی بلده  
 می رسیدند قاضی را نظر با حقائق حق و حکم تامل و توقف  
 بود که در این اثنا لشکر فیروزی دار و شهر هر گز به قاضی شرف  
 ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود  
 قاضی بیان واقع آنچه صورت مسدود ظاهر ساخت نوابا  
 فی الحال درین امر و مهول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم  
 آن صاحب خبر و گنجینه شتند و الحال که بلشافه می پرسم  
 خبر دیگری فرمایند چه و چه خواهد بود قاضی گفت من گاهی

۵۶  
 گرفت و گفت زینت بیدار  
 کنید و بیدار بیدار  
 بیدار بیدار بیدار  
 بیدار بیدار بیدار  
 بیدار بیدار بیدار  
 بیدار بیدار بیدار

در این کتابخانه  
 تقدیم شد به کرامت  
 از آنکه در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه  
 من در این کتابخانه

[illegible]

بایست که هر کس که موافق باشد با این  
 بایست که هر کس که موافق باشد با این  
 بایست که هر کس که موافق باشد با این

بهر کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه بدید بگیرد از خود  
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدمی رفت  
 بعضی را از خدمتکار و برخی را از بندگان و بعضی را از اهل بیت و اکثر بیکار  
 بایست طلب مامور بودند و بعضی را بخدمت مامور بودند  
 شاد و بخت می کردند و واحدی کاغذ بخانه نمی برد و کچری در  
 خانه نمی کرد و اهل طالب را سرکار دربار بود و لباس  
 ضابطه خیمه های دفاتر پادشاهی که عبارت از دیوان کهن  
 و بخشی کهن و میرانش است سرخ از کهار و استاد می شدند  
 و لال کچری نام داشت و اوایل کاغذ این دفتر هم سرخ بود  
 و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند  
 و این همه کچریها متصل با کارخانجات خود فرد می آمدند و خواه

راغبی ساد زین که بخت  
 این قوم گدایی است هم  
 گدایان پادشاه گدایان کچری است  
 دیوان پادشاه گدایان کچری است

و غایت نام یک خان  
 سکار مار و دین و او را  
 سکار مار و دین و او را

این کایت که از  
 این کایت که از  
 این کایت که از

از کایت که از



که در کمال است فی مقدمه  
 پیشتر گذارو تا که انتخاب مایه  
 نوابین را استاده کرد  
 سپاهیان و من کردند حضرت  
 دایم خیمه می شوند عرض ملک  
 می رسید بهین باز زیاده داد  
 ۶۰  
 بفضله خانه عماره است نواب  
 فموضعی اصول شهاب است  
 نمودند و رفتند و عروس  
 عین کردند از سرگروه  
 کرد که شام است که  
 خواهم است و اگر در خانه  
 این ملاحظه است و بفرستاده را  
 فبماست که نوشت میگوید  
 درست است و است نواب  
 که در اختیار ایشانند نقیب از شهاب  
 سپاهیان از سرگروه  
 و آن است نواب  
 سپاهی است که من خود را بر سر دارم بواسطه بخشی و مقصد  
 گیر و امروز بخشی اعقب مانده است مایل نواب استاده  
 گردیدند خواه میگویم بهین اراده سپاهان ختم پیش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صید پیش  
 داریم از خانه خطرسیده مدت شادی قریب است ما را انتخاب  
 داده رخصت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر نیکی  
 شویم نواب فرمودند بخشی خود بگویند گفتند نوکری نواب که دهیم  
 از بخشی چه کار فرمودند به مقصد بیان گفت حساب خود نمایند  
 گفتند حساب تمام سپاه و در حاشیه و بهین حضرت است که بشود  
 در سر کار نمی دارند انتخاب و دوماه در سر کار است و پس نواب  
 گفت که دوماه شما چه قدر است عرض کردند پس بپیدن چه جاست

هر وقت از سر و به در راه  
 بناده می کنند و انتخاب  
 مایه و نواب  
 فرمودند و در ضمن نواب

نقدی خواست باز ایشان را  
چنان بگوید که آدم صاحب  
حیات نایاب است و من از  
پناه خود آفتابی ترسم  
پناه مخالف نمی آیم  
وقت مصاحبه بنواب گفتند  
من کرد که این همه افواج مشیم  
کرد و پیشکش کردیم و عیال و  
دار و همدازد و در من و منکران  
و وقت یک یک کلان می آیند بگو  
و وقت غالب و غلوب دیده  
است غارت بنخلوب می آیند

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد  
نواب فرمود ناخوش فرمود خانه شماست گفتند حضرت  
سرداران ذیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابو الجیرخان  
آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشیم که مردم  
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الجیرخان گفت مصرعه  
نازبران کن که خریدار تو باشد بنواب فرمود نازبان پیمرگی  
ابو الجیرخان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام  
حکم شود که آنها را بر سر سازند تا آینه کسره قصه این شوشی  
گفتند فرمودند مصرعه و عفو ندانم است که در استقام نیست و ما ز راده  
از آن ما معذرت خواستیم گفتند ای که خانه شماست هرگاه

ابو الجیرخان بهادر امام جنگ از شیخ زاده اسے فارسی است - نبش شیخ نور الدین شکر گنج سید

د وقت فرودش آب مصفا  
یک خاصه اول حصه ایشان است  
پس اینها را با یک بر دان و دو خوش  
اینها کردن ازین صفت خواهد بود اگر  
این بیع مالک ایشان بنام  
سرکار مقرر شود و قیام  
کتابت می یابد و کار است  
کتابت می یابد و کار است  
بلا توری است - نواب فرمود  
که این معنی نصب العین است  
اما در فراموشی اینها در اطراف  
موجبات فواید خود دارم اول  
این است که اینها ملک را آباد



خیر علی بن ابی طالب علیه السلام  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

مظاهر کرده از جانب ما بگو که در سر انجام مبلغ واجبی تهنه ادا  
 کردن کارها نیست و شرف نیک می دهد خواب این سخن  
 تمام نموده بود که امیر بر سر حاضر در بار و آشوبه غافل موصوف  
 بعضی رسانید که غلام دهنه دار مبلغ او می شود و مورد و عتاب  
 نگردد و فرمودند که اگر از نراست و بس روز دوم آن بود اسطر  
 همان امیر عفو تقصیر او گردیده بکاز دست رسیده بر کاس  
 مایه شد و خداوند سبیل زرمه سان مشرف خوشا حوصله او  
 که از آتش افروزی کار به دراز گرم نگردیده و در دانه کاس  
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و خنده اطاعت دیوان که  
 سر بر خیزد حکم مصدق قضا و تقدیر ای نشد و ز سبزه آتش  
 امیر که غایبانه دوستی را در خنده دیده با اهل زنده وار از گریه و زاری

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی





این سخن از مطالب و تواریخ این دور  
و انقضای سوره پیش ازین دور  
هر صوبه یا دوشای فوذا الاقصاء بود و این

خود را به یکسازند از خود و این  
 ساندند به پیش هم  
 ز کار نداشتند و کار نداشتند  
 و سخت اینها بود داشت نموده  
 اینها از دست نداده و گشتند  
 جمع کرده با هم در حال قدر

بدویش بماند و در تربیت آنهاست  
 بدویش فریاد در امری نداشتند  
 درایت ایشان موقوف بر این است  
 و شفقت و تطفل در باره اینها بود  
 بسبب دل داری که اینها را داد  
 باشند و از دل و اندک اینها

۴۴

مستقل چنانچه در همین ملک لکوها از فرقه سپاه روزی مخفی  
 احوال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکس تعلق گرفته  
 رفت رفته حضرت حق سبحانه تعالی محضی بکردم خود را در عهدی من  
 عاصی را عطا فرموده ما را بر حمله این پیش ساخته تا این وقت آنچه  
 پاسبانی و کم و بیش قدر دانی مخلوش بود در دهم بعد من  
 سزاوار آن است که خبر گیری هر خاندان و مامور نمودن بکارها  
 سرکار خود نموبت بنوبت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هند و دو  
 بیت بدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از حمله و اجبات  
 دانست می نمود و باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته  
 اینکار چه از خود و چه از پیر و این خود تا که درین مدت العمر این همه هم  
 که هر یک بلا تفاوت جزا هر باره ایست بی بها بلطف و عنایت

فغانست از سخت و لذت و این  
 از آنجا که فرزندان خود تصور نمودند  
 و در صد و شکست نباشد و گویا  
 بیخون غم از آن ندید و عوام  
 از دل را در مجلس خود که یک  
 جوش و خروش باز ندید که بیست سلطنت

نبرد ستمان خطا بکند  
 فی القدر بجهنم عذرا کریم را بدید  
 سرماشتم از شکم هم از اینجای  
 حضرت سار و بهبهی و دیو  
 نیتش خواست و اودان

زبان دارد از غور بار یا بی مضور خلق خدا را ایالی تمام خواهند  
 نهم آنکه ادنی را بکار خود و عهده را بکار ادنی مامور سازد که نارسایی  
 حوصله او کار سرکار را ضایع و بی اعتبار می سازد و چون وجه تقریر  
 دیوانی به پورن چند که آدم خوب است آنست که خمیس روز بکار  
 سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سه سال  
 دیگر هم بکار مامور مامور باشد می شاید باز مختار اند  
 و نهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف به عالم  
 بندگی و بنو کرست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را به هیچ  
 حال از خود فوت نکند و از امر آداب کشنی عند الله اخذ و عند الله  
 مطعون خواهند بود و چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قریه  
 در مدلی رسید و در سه نفر عفا یافت مارا به طلک سلطنت

انجام کار  
 در این باب  
 بکار خود  
 و عهده را  
 بکار ادنی  
 مامور سازد  
 که نارسایی  
 حوصله او  
 کار سرکار  
 را ضایع و  
 بی اعتبار  
 می سازد

بشند در این باب  
 دلمی را می  
 نیکو است  
 و در این باب  
 دلمی را می  
 نیکو است  
 و در این باب  
 دلمی را می  
 نیکو است

دانشمند اینست که  
 در این باب  
 دلمی را می  
 نیکو است  
 و در این باب  
 دلمی را می  
 نیکو است

از سپاه مخالف نمی رسیم باید  
 که آنها را در همه حال از خود بپای  
 رانیم و باقی ندارم اما بپای خودی  
 خود زیاده از دو سه ماه  
 به کام رحمت می رسد  
 استقامت این دولت ثانی  
 الحاکم که از انبار

در اسلحه باشد و تا مقدور رو بقبله جنگ نکند چرا که فتح بید قدرت  
 و اختیار اوست - و دوازدهم آنکه از روس آنچه درین مدت  
 بتجربه بر رسید آنکه از جمله مردم دکن اهل برهان پور و بیجا پور و غیر  
 آشنا هستند و هیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که  
 مثل مردم گجرات که شمشیر داشته احتیاط و احتراز ازین قوم حیا  
 دارند سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود  
 دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه و قافله  
 و الا پیش از دو سال کفاف نخواهد کرد - چهاردهم آنکه خزانه  
 که در رکاب موجود داشتم از برای و بجای سپاه و سایر  
 لشکر خصوص از بودن خزانه ساهو کار آباد می باشد و در آباد  
 آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود و پریشان و متلاشی می شود

دینش باعث استقامت امور دولتی  
 اند - پانزدهم آنکه بمقتضای  
 بشریت امری بایست در  
 ۶۸  
 چنانچه عمل نوزاد یافت از اینجا  
 که ششده ماه پس است پس  
 آن همه وقت ملحق باشد بخان  
 شود که انگشت اعتراض می

در بیان آنکه - شانزدهم آنکه  
 زار واران کنی همه قابل سرگردانی  
 مردم و کافری موروثی و کفری  
 اند و قلع و مخراب می کنند  
 در قلع و مخراب اینها و شش

کارهای دولت است هرگز از قید خلاص نسازد و نه از چنگ  
نیشت خانه که در عالم مشهور است عبادت از قید این قوم است  
بنفهم آنکه الحال برید و مردم کاخانه خود را بر کار خانات  
بکنید که بهمت زیاده از دوسر ساعت یافت نمی شود شمارا  
بخدا ای کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر  
و معین شما باشد و سایر غنایات از سر شما باز نگیرد و قسکه این  
کلمات هدایت سات از زبان انداب مغفرت تاب جاری شد  
بر نواب شهید رفته عظیم دست را و حضرت خلد مکان باز اوداد  
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشت و اشک از رخسار ابرو  
مال پاک کرده فرمودند که از این گرگین تن چه فایده از احوال من  
کار خلاصی تنگ است بسا دافنده خوابیده بیدار شود و رنایا با

<p>دربار آصفی کی نشوونما و دیگر لوگوں کی توجہ دینا          ۱۳۰۹</p>	
<p>ولہذا فیضا          فتنہ          دار و مدار و دیار چاندرا آصفی          ۱۳۰۹</p>	
<p>۷۰</p>	
<p>قطعه تاریخ من تصنیف لطیف شفیق آقا سید زین الدین          ابن سید مرتضیٰ ابن سید سیر زمان شہو میر عاشق          نوری الجرایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ</p>	
<p>ما تہ یا ایک سالہ دربار آصفی          جیو دیا ہی میر سدا اللہ نے او</p>	<p>مصنوع بین تہیک عیار کج ہون          تہر ماب یکہ کے سبب بین ناظرین</p>
<p>تاریخ اوسکی ضیف ہے چین ہے کئی          دربار آصفی کے فواید ہیں دل نشین</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد حسین          نائب سرشتہ وار کلمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی</p>	
<p>سکار آصفی کی توجہ دیکھو          دربار آصفی کو جتنے تھے قاعد</p>	<p>اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکھو          وہ سب کے سب ہیں چین میں دیکھو</p>
<p>۱۵۸۸</p>	

اتباع خطی واقفند که جناب مدرس نمایند و روایت آن کتاب بنام خود کرده روح معترف را آنگاه  
فرمانید نسخه دیگر که نشر است صحیح روح نواب انصاریه طاب ثوابه بنظر کسوف طومار سه پیش نیست  
معرض باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود و درین نسخه نیز بر عاشره اشش پیا  
کردند - انخلا طیکه بروقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخه دیگر باید انگاشت فقط

سید محمد رفیع طباطبائی

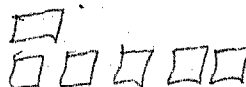
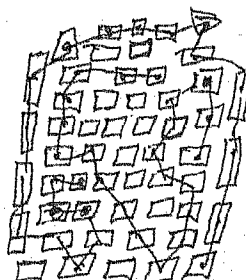


از انکہ

مولف را در تقسیم و تالیف تصحیح و  
تنقیح و طبع این نسخہ شرعاً و عرفاً  
حق عظیم ثابت است پس اگر  
بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد  
مصدر نقصان خود و مورد  
مواخذہ سرکار دگر دود۔



LYTTON LIBRARY. ALICARH



D 1996-97

CALL No. { 904 } ACC. NO. 1088

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE \_\_\_\_\_

1088		904	
رسالة در باره مسیح			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.